دگردیسی ایدئولوژیک در غرب در دوران پسافاشیسم

اسلام‌هراسی نژادپرستی نوین

■ انزو تراورسو

در غرب، موج جدید اسلام‌هراسی در حال گسترش است. «دونالد ترامپ» قول داده بود اگر به ریاست‌جمهوری برسد، همه مسلمانان را از ایالات متحده اخراج کند و در اتحادیه اروپایی، جریانات محافظه‌کار دست به کار تدوین قوانینی علیه اسلام شده‌اند. اسلام به مثابه وحشیگری و تهدیدی علیه تمدن «یهودی-مسیحی» غربی قلمداد می‌شود؛ تمایلاتی که در پی یک سلسله حملات تروریستی، در فرانسه، قوت گرفته‌اند. در این فرهنگ بیگانه‌هراسی و تعصب شدید، می‌توان تصور کرد شهروندان مسلمان، مثل یهودیان دوران جنگ دوم جهانی مجبور شوند ستاره و هلالی زردرنگ روی لباس‌شان بدوزند. در نیمه اول قرن بیستم، یهودستیزی در سراسر دنیا، از اقشار اشرافی و بورژوا (که مرزهای نمادینی ایجاد کرده بود) تا تحصیلکردگان، شیوع داشت: بسیاری از مهم‌ترین مؤلفان دهه ۱۹۳۰ نفرت خود از یهودیان را پنهان نمی‌کردند. امروز شکل و هدف نژادپرستی عوض شده است: مهاجران مسلمان جای یهودیان نشسته‌اند. نژادگرایی (آن گفتمان علمی مبتنی بر نظریه‌های زیست‌شناختی) جای خود را به تعصبی فرهنگی داده است که بر تفاوت بنیادین انسان‌شناختی میان اروپای «یهودی-مسیحی» و اسلام تأکید دارد. پدیده یهودستیزی سنتی که به مدت یک قرن همه جریان‌های ملی‌گرای اروپایی را شکل می‌داد، به حاشیه رفته است و در جهت عکس، یادبودهای هولوکاست نوعی «مذهب مدنی» در اتحادیه اروپایی آفریده‌اند. مثل مجموعه‌ای از ظروف مرتبطه، یهودستیزی پیش از جنگ زوال کرده و اسلام‌هراسی اوج گرفته است. بازنمایی پسافاشیستی از دشمن مشغول بازتولید همان پارادایم نژادی قدیمی است: «تروریست اسلامی»، مثل «بولشویک یهودی» اغلب با تأکید بر خصیصه‌های فیزیکی تصویر می‌شود که تأکید می‌کند او «دیگری» است. با این حال بلندپروازی‌های فکری پسافاشیسم تا حد زیادی کمرنگ شده‌اند. در حال حاضر چیزی مشابه فرانسه یهودی[1] از «دوئار درومون» یا بنیان‌های قرن نوزدهم[2] از «هوستون استوارت چمبرلین» یا رساله‌های «هانس گانتر» یا «آندره زیگفرید» پیرامون انسان‌شناسی نژادی نمی‌بینیم. بیگانه‌هراسی جدید تاکنون نویسندگانی مانند «لیون بلوی»، «لوئیس فردیناند سلین» و «پیر دریو لاروشل» نیافریده است، چه رسد به امثال فیلسوفانی مانند «مارتین هایدگر» و «کارل اشمیت». آثار ادبی شایان ذکری هم میدان فرهنگی دوران پسافاشیسم را تغذیه نکرده‌اند؛ شاید مهم‌ترین جلوه آن رمان تسلیم از «میشل ولبک» باشد که نشان می‌داد فرانسه، سال ۲۰۲۲ به یک جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود و کارزار گسترده‌ای برای جلب توجه رسانه‌ها راه انداخت. بسیاری از چهره‌های سیاسی و فکری، کانال‌های تلویزیونی و مجلات عامه‌پسند که مطمئناً فاشیست نیستند سهم شگرفی در خلق این میدان فرهنگی داشته‌اند. می‌توانیم آن گفته مشهور «ژاک شیراک» در سال ۱۹۹۱ پیرامون «صدا و بو»ی ساختمان‌های محل اقامت مهاجران مراکشی را به یاد بیاوریم یا نوشته پرالتهاب «وریانا فالاچی» درباره مسلمانانی که «مثل موش تولیدمثل می‌کنند» و به دیوارهای کلیساهای‌مان ادرار می‌کنند یا مقایسه وزرای سیاهپوست با میمون در فرانسه و ایتالیا و چندین و چند اشاره تحقیرآمیز به اسلام. «جورج موس» گفته است در فاشیسم کلاسیک، کلمات شفاهی مهم‌تر از متون مکتوب بودند. در عصری که «ویدئو» جای «متن» را گرفته است، جای تعجب نیست که گفتمان پسافاشیستی پیش از همه از طریق رسانه‌ها منتشر می‌شود و رتبه دوم را به محصولات متفکران می‌دهد، محصولاتی مانند تسلیم که فقط تا قدری مفیدند که به رویدادی رسانه‌ای تبدیل شوند. به نظر من، مهم‌ترین شباهت‌ها میان اسلام‌هراسی امروز و یهودستیزی سابق یادآور امپراتوری «رایش» جرمن‌ها در پایان قرن نوزدهمند، نه جمهوری سوم[3] فرانسه. از زمان ماجرای «دریفوس»[4] به بعد، یهودستیزی فرانسویان به مهاجران یهودی از لهستان و روسیه برچسب می‌زد اما هدف اصلی‌اش مسؤولان ارشدی بود که در جمهوری سوم، مناصب بسیار مهمی در نظام اداری، ارتش، مؤسسات دانشگاهی و حکومت برعهده داشتند. سروان دریفوس نیز یکی از نمادهای این نوع رشد اجتماعی بود. در دوران جبهه مردمی، «لئون بلوم» هدف یهودستیزی بود: آن شیک‌پوش یهودی و همجنس‌گرا که تجسم فتح جمهوری توسط قوای «ضدفرانسوی» محسوب می‌شد. یهودی‌ها را «دولتی درون دولت» می‌دانستند، جایگاهی که مسلماً با وضعیت فعلی اقلیت‌های مسلمان آفریقایی و عربی متناظر نیست که بسیار کمتر از نسبت جمعیتی خود در نهادهای دولتی کشورهای اروپایی حاضرند. پس مقایسه با آلمان در دوران امپراتوری ویلهلم درست‌تر است: در آنجا یهودیان به دقت از تشکیلات دولت طرد می‌شدند و روزنامه‌ها علیه «حمله یهودیانی» هشدار می‌دادند که به دنبال تغییر ترکیب قومیتی و مذهبی رایش بودند. در آنجا، یهودستیزی همچون یک «آیین‌نامه فرهنگی» بود که به جرمن‌ها اجازه می‌داد تعریفی منفی از ضمیر خودآگاه ملی داشته باشند، آن هم در زمانی که مدرن‌سازی سریع و تمرکز یهودیان بر شهرهای بزرگش (چنان‌که پویاترین گروه آن شهرها به چشم می‌آمدند) مایه دردسر کشور شده بود. به بیان دیگر، یک «جرمن» پیش و بیش از هر چیز دیگر یک «غیریهودی» بود. به همین طریق، امروز نیز اسلام به آیین‌نامه‌ای فرهنگی تبدیل شده است تا هر فرد با مرزگذاری منفی بتواند شاهد از دست رفتن «هویت فرانسوی»، در گیر و دار فرآیند جهانی‌سازی باشد. این ترس از چندفرهنگ‌گرایی و چندرگه شدن نسخه‌ای به‌روز از همان اضطراب قدیمی پیرامون «اختلاط خون‌ها» است. امروز زبان عوض شده است: «آلن فینکل‌کروت» از «هویت ناخوشایند»ش در مواجهه با دو مخمصه‌ای مانند چندفرهنگ‌گرایی و چندرگه‌شدن (فرانسه «چندقومیتی») می‌گوید که به عقیده او نابجا آن را ایده‌آل می‌انگاریم اما گفته‌های او چندان تفاوتی هم با «هاینریش فون ترایچکه»[5] ندارند. این مورخ بزرگ در سال ۱۸۸۰ از «نفوذ» یهودیان به جامعه آلمان شکوه می‌کرد و می‌نوشت که آنها عرف‌های «فرهنگ آلمانی» را بر هم زده‌اند و همچون یک نیروی فسادانگیز عمل می‌کنند. نتیجه‌گیری ناامیدانه فون ترایچکه به یک شعار تبدیل شد: «یهودیان غم ما هستند.»[6] هرچند بخش عمده گذار از یهودستیزی قدیم به اسلام‌هراسی فعلی در رسانه‌های فرانسه شکل گرفته‌اند، منتها جلوه آن را می‌توان در یک چهره ادبی دید: «رُنو کامو»، نویسنده‌ای که ارتباطاتش با «جبهه ملی» را پنهان نمی‌کند. ۱۵ سال پیش کامو در مجله خود از حضور سهمگین یهودیان در رسانه‌های فرهنگی فرانسه گله کرد ولی در سال‌های پس از آن، توجه او به سمت مسلمانان چرخیده است که مهاجرت انبوهشان به «جابه‌جایی بزرگ» یا به تعبیر دیگر «اسلامی‌سازی» فرانسه منجر شده است. میشل ولبک که از نسل جوان‌تر است و می‌خواهد «لوئیس سلین» آغاز قرن بیست‌ویکم شود، همین «جابه‌جایی بزرگ» را نقطه آغاز تسلیم می‌داند و همین ایده جوهره یک رساله موفق دیگر (با فروش ۵۰۰ هزار نسخه در ۶ ماه) از «اریک زیمور» با عنوان خودکشی فرانسوی[7] است و در نمونه‌ای جدیدتر، برخی سرمقاله‌های روزنامه فیگارو از ایده «جابه‌جایی بزرگ» دفاع کرده‌اند. پسافاشیسم، ورای غنیمت‌های انتخاباتی‌اش، اینگونه هژمونی فرهنگی‌اش را می‌سازد. ولی اسلام‌هراسی صرفاً جایگزین یهودستیزی سابق نیست بلکه ریشه‌هایی قدیمی با مکتب خاص خود دارد: استعمار. ریشه‌های اسلام‌هراسی در خاطره آن سابقه استعماری درازمدت اروپا و در جنگ الجزایر که فرانسوی‌ها به پا کردند، نهفته است. استعمار با دوگانه‌سازی میان شهروندان و رعایای مستعمرات، انسان‌شناسی سیاسی خاصی آفرید که مرزهای اجتماعی، مکانی، نژادی و سیاسی را تحکیم می‌کرد. هرچند آن تفکیک حقوقی‌ای که در زمان جمهوری سوم به قالب قانون درآمد از میان رفته است اما مهاجران مسلمانی که شهروندان فرانسه شدند کماکان با واکنش‌های بیگانه‌هراسانه ناشی از این انسان‌شناسی سیاسی مواجهند که آنها را عناصر فسادآور و «ملتی درون ملت» می‌داند. ماتریس استعماری اسلام‌هراسی می‌تواند این خصومت و ماندگاری را تبیین کند. یک روش برای بررسی واقعیت عینی این مرزهای مکانی، نژادی و سیاسی آن است که ادغام طبیعی نام‌های مهاجران ایتالیایی، لهستانی و اسپانیایی در نام‌های خانوادگی فرانسوی را بکاویم، فرآیندی که اغلب ۳ نسل طول می‌کشد. این ادغام ماندگاری نام و نام‌خانوادگی‌های آفریقایی و عربی را نشان می‌دهد که صاحبان‌شان را بلافاصله متعلق به یک رده خاص و دسته‌دوم معرفی می‌کنند: «صادره مهاجرت»[8]. ماتریس استعماری اسلام‌هراسی کلید درک دگردیسی ایدئولوژیک پسافاشیسم است: جنبش‌های راست افراطی مانند جبهه ملی در فرانسه، «لیگا نُرد» در ایتالیا، «پگیدا» در آلمان و جریان‌های مشابه در دیگر کشورهای اروپایی. این جریان‌ها آن سوداگری‌های امپریالیستی و فاتحانه را رها کرده‌اند تا ژستی به‌مراتب محافظه‌کارتر و دفاعی‌تر به خود بگیرند. اینها نه به دنبال فتح که به دنبال اخراجند (حتی از جنگ‌های نوامپریالیستی ایالات متحده و متحدان غربی‌اش از آغاز دهه ۱۹۹۰ بدین‌سو هم انتقاد می‌کنند). استعمارگری قرن نوزدهم از طریق فتوحات خود در خارج اروپا به دنبال تحقق «مأموریت تمدن‌سازی» خود بود ولی اسلام‌هراسی پسااستعماری تحت لوای همان ارزش‌ها به دنبال مبارزه علیه یک دشمن داخلی است. «طرد» جای «فتح» نشسته است اما انگیزه‌ها عوض نشده‌اند: در گذشته کشورگشایی به دنبال انقیاد و متمدن‌سازی وحشیان بود؛ امروز طرد و اخراج به دنبال حفاظت از ملت در برابر نفوذ مضر آنهاست. همین نکته می‌تواند بحث‌های مکرر پیرامون سکولاریسم و حجاب اسلامی را تبیین کند که به وضع قوانین اسلام‌هراسانه با پیشتازی فرانسه در ۱۰ سال قبل منجر شد که حجاب را در مکان‌های عمومی ممنوع می‌کند. این توافق جمعی بر فهمی نواستعماری و تبعیض‌آمیز از سکولاریسم سهم معناداری در مشروعیت‌بخشی به پسافاشیسم داشته است. این موج اسلام‌هراسی با آن شعار ستیزه‌جویانه «ما در جنگ علیه تروریسم هستیم»، اسلام را در جایگاه تنها دشمن موجه نظم غربی می‌نشاند که در نهایت کار، خود تغذیه‌گر تروریسم است. همچنین رزمندگان علیه «فاشیسم اسلامی» و مدافعان «ارزش‌های انسانی» به یک نتیجه مهم دست یافته‌اند: قربانیان جنگ‌های غربیان در عراق، لیبی و سوریه (که تعدادشان به مراتب بیشتر از قربانیان تروریسم اسلامی در اروپاست) عمدتاً فراموش شده‌اند.

پی‌نوشت

* انزو تراورسو (Enzo Traverso) استاد علوم انسانی دانشگاه کُرنل است.

۱- Jewish France

۲- The Foundations of the Nineteenth Century

۳- Third Republic: حکومت فرانسه

۴- Dreyfus Affair: یک درجه‌دار یهودی تبار ارتش فرانسه که به اتهام خیانت و افشای اسرار نظامی فرانسه، به حبس ابد محکوم اما در نهایت تبرئه شد. این ماجرا رسانه‌ها و افکار عمومی را از ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۶ میلادی درگیر خود کرد.

۵- Heinrich von Treitschke

۶- die Juden sind unser Unglück

۷- Le suicide français

۸- issu de l'immigration

منبع: پلوتوپرس

ترجمه: محمد معماریان، ترجمان

استکبارستیزی امام(ره)، امتداد قیام عاشورا

حمیدرضا رحیمی*: نهضت امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی ایران را می‌توان بارزترین و موفق‌ترین انقلاب نشأت‌گرفته از فرهنگ عاشورایی در تاریخ تشیع دانست. بی‌گمان نهضت امام حسین(ع) و پیام عاشورا همان فرهنگی است که منبع اصلی الهام نهضت امام(ره) بوده است. آن‌چنان‌که در کلام امام خمینی آمده است: انقلاب اسلامی ایران، پرتوی از عاشوراست. (صحیفه امام، ج ۱۸: ۲۲) بدین ترتیب اصلی‌ترین عامل فرهنگی محرک تأثیرگذار بر انقلاب اسلامی ایران را باید ایدئولوژی انقلابی شیعه مبتنی بر فرهنگ عاشورایی دانست. نهضت امام و انقلاب اسلامی در همه ابعاد خود وامدار نهضت امام حسین(ع) و فرهنگ عاشوراست. از جمله ابعاد مهم نهضت حضرت امام خمینی در فرآیند پیروزی انقلاب، بعد استکبارستیزی آن است. مساله‌ای که در سخنان امام خمینی درباره نوع نگاه و مبارزه‌شان در تقابل با آمریکا، خود را نشان می‌دهد. ایشان درباره مبارزه با آمریکا و حساسیت رژیم در این باره می‌فرمایند: «یک وقتی که ما می‌خواستیم یک صحبتی بکنیم یک نفر را فرستادند که شما از آمریکایی‌ها صحبت نکنید، ولو از شاه هم بگویید مانعی نیست. من گفتم ما همه اشکالمان در آمریکایی‌هاست. همه گرفتاری‌ای که داریم از دست آمریکا داریم. ما آن مجرم اصلی را بگذاریم و سراغ اینهایی [برویم] که تبع هستند و آلت هستند.» (صحیفه امام، ج ۲: ۶۷) حضرت امام در این رویکرد ضداستعماری و ضداستکباری خود نیز متأثر از پیام‌های حاکم بر روح قیام امام حسین(ع)، مانند ظلم‌ستیزی، حریت و آزادگی و تن ندادن به ذلت در برابر مستکبران بودند. تقارن ایام سوگواری سالار شهیدان با ۱۳ آبان به‌عنوان روز مبارزه با استکبار جهانی، خود پیشنهاددهنده درنگ و تأمل بیشتری بر مبانی مشترک در نهضت امام خمینی (ره) با تأسی از قیام امام حسین (ع) است. بنابراین هدف از مقاله حاضر، تمرکز بر تأثیرپذیری عمیق جنبه استعمارستیزی در قیام امام خمینی از قیام امام حسین(ع) و حاکم بودن روح ظلم‌ستیزی در هر دو حرکت است. همچنان‌که شروع و پایه‌ریزی توده‌ای‌ترین انقلاب جهان، ۱۵ خرداد سال ۴۲ یعنی تنها چند روز پس از عاشورای حسینی، انجام شد. بدین‌ترتیب بسیاری از شعارهای انقلاب اسلامی بیانگر درک مردم از تأثیرپذیری امام از قیام سالار شهیدان است: «خمینی خمینی، تو فرزند حسینی»، «خمینی، خمینی تو وارث حسینی» و «نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه» از جمله شعارهایی بود که در زمان انقلاب توسط مردم سر داده می‌شد. این پیوند عمیق میان استکبارستیزی و استعمارستیزی در اندیشه امام (ره) با قیام امام حسین(ع) را می‌توان در این جمله امام به‌وضوح دید: «اگر ما بخواهیم مملکت‌مان، یک مملکت مستقلی باشد، یک مملکت آزاد باشد، باید این رمز [قضیه سیدالشهدا] را حفظ کنیم.» (صحیفه امام، ج ۱۰: ۲۱۶) برای دستیابی به هدف این یادداشت، در قسمت «الف» به پیام ظلم‌ستیزی و حریت از یوغ مستکبران و طاغوتیان در قیام عاشورا خواهیم پرداخت. در قسمت «ب» به تأثیرات عمیق نهضت سیدالشهدا بر نهضت امام اشاره خواهد شد و در قسمت «پ» یادداشت، استکبارستیزی در اندیشه امام به‌مثابه مصداقی از شعار راهبردی «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» مورد توجه قرار خواهد گرفت.

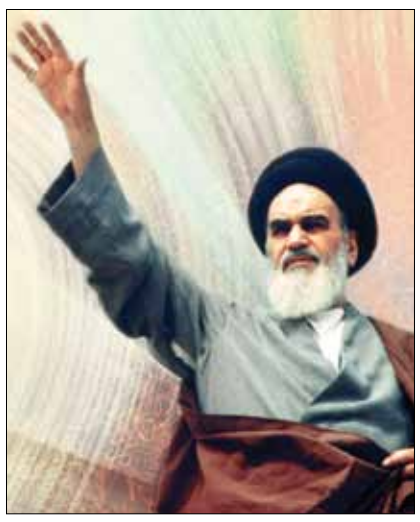

الف- پیام ظلم‌ستیزی و مبارزه با استکبار در قیام امام حسین(ع)

نهضت حضرت امام حسین (ع) دارای ابعاد و جلوه‌های گوناگون و آثار و ثمرات مختلف و پیام‌های ژرف و راهگشاست. یکی از برجسته‌ترین درس‌های مکتب حسینی، ظلم‌ستیزی و آزادگی است. نفی هرگونه ظلم و ستم و مبارزه با مستکبران، طاغوتیان و ستمگران زمان و دفاع و حمایت از محرومان و مستضعفان در ذات حرکت امام حسین(ع) قرار دارد که شعار «هیهات منا الذله» را می‌توان تجلی آشکار این پیام عاشورا دانست. نهضت عاشورا با توجه به ماهیت اسلام‌خواهی و ظلم‌ستیزی‌اش، همواره الهام‌بخش نهضت‌های ظلم‌ستیز و آزادی‌خواه بوده است. مبارزه مکتبی امام حسین(ع) تلاشی مقدس و تأثیرگذار بود که پیامدهای گوناگون پیدا و پنهان بسیاری را در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در پی داشت. این پیامدها از قیام‌های مختار و توابین آغاز شد و تا انقلاب عظیم مردم ایران ادامه یافت. علاوه بر بسیاری از قیام‌های ضدستم و نهضت‌های آزادی‌بخش در جهان اسلام که با الهام از حرکت عزت‌آفرین عاشورا شکل گرفته و به ثمر رسیده است، حتی مبارزه‌های استقلال‌طلبانه هند به رهبری «مهاتما گاندی» ثمره این الگوگیری بود؛ همچنان‌که خود گاندی گفته است: «من زندگی امام حسین را به‌دقت خوانده‌ام و توجه به صفحات کربلا کرده‌ام و بر من روشن شده است که اگر هندوستان بخواهد یک کشور پیروز گردد، باید از قیام حسین الگو گیرد.» (عسکری اسلامپور، ۱۳۸۷: ۴۴) «محمدعلی جناح،» رهبر استقلال پاکستان نیز گفته است: «هیچ نمونه‌ای از شجاعت، بهتر از آنکه امام حسین(ع) از لحاظ فداکاری و تهور نشان داد، در عالم پیدا نمی‌شود. به عقیده من، تمام مسلمین باید از سرمشق این شهیدی که خود را در سرزمین عراق قربانی کرد، پیروی کنند.» (همان) حریت و آزادگی نیز یکی دیگر از پیام‌های عاشورا در پیوند با ظلم‌ستیزی قیام امام حسین (ع) است. قیام عاشورا به ما آموخت ستم‌پذیری و تحمل سلطه سلطه‌گران و مستکبران و سکوت در برابر تعدی و زیر بار منت دونان رفتن و تسلیم فرومایگان شدن و اطاعت از کافران و فاجران، همه و همه از ذلت نفس و زبونی و حقارت روح انسانی سرچشمه می‌گیرد. استاد شهید مطهری در باب این پیام عاشورا می‌فرماید: «امام حسین(ع) مرگ با عزت را بهتر از زندگی با ذلت می‌دانست. جمله معروف امام حسین(ع)، هیهات منا الذله، عجیب است و از آن جمله‌هایی است که تا دامنه قیامت از آن حرارت و نور می‌تابد. حماسه و کرامت و عزت و شرافت نفس می‌بارد.» (حماسه حسینی، ج ۱، ۱۳۶۸: ۵۴)

ب- تأثیر نهضت سیدالشهدا بر نهضت امام(ره)

ریشه‌دار بودن نهضت امام (ره) و انقلاب اسلامی در نهضت امام حسین (ع) در سرتاسر لحظات انقلاب اسلامی آشکار است. تقارن ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ با ۱۲ محرم ۱۳۸۳ و همین‌طور قطعی شدن سقوط رژیم شاه در تظاهرات عظیم تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ (به‌مثابه رفراندوم سرنگونی رژیم) خود گویای پیوند عمیق نهضت امام با قیام امام حسین (ع) است. همان‌طور که در قسمت قبل اشاره شد، یکی از مهم‌ترین عناصر در ذات قیام امام حسین(ع)، ظلم‌ستیزی و آزادگی است. شعار «هیهات منا الذله» به‌عنوان پیام اصلی قیام امام حسین (ع)، شعاری است که به‌نحوی آشکار در اندیشه امام خمینی و نهضت استعمارستیز و استبدادستیز ایشان هویداست. حضرت امام(ره) با الهام از اندیشه جاویدان «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»، صحنه مبارزه با شاه و اربابان غربی آن را صحنه نبرد با یزیدیان زمان اعلام کردند و با فراگرفتن درس آزادگی، آشتی‌ناپذیری و ازخودگذشتگی از نهضت اباعبدالله، دریافته بودند ستم‌کشی برای پیروان اسلام راستین و پرورش‌یافتگان مکتب عاشورا پذیرفتنی نیست و قیام امام حسین(ع) در دفاع از مظلومان و محرومان و مقابله با مستکبران و ستمگران، به زمان و مکان خاصی محدود نیست. امام درباره پتانسیل انقلاب‌سازی عاشورای حسینی معتقد بودند: «واقعه عظیم عاشورا از سال ۶۱ هجری تا خرداد ۴۲ و از آن زمان تا قیام حضرت بقیه‌الله ارواحنا لمقدمه الفداء، در هر مقطعی انقلاب‌ساز است.» (صحیفه امام، ج ۱۶: ۱۷۹) استاد شهید مرتضی مطهری نیز انقلاب عاشورایی امام خمینی را اینگونه بیان می‌کنند: «ندای امام خمینی (ره) از قلب فرهنگ و اعماق تاریخ و از ژرفای روح این ملت برمی‌خاست؛ مردمی که در طول ۱۴ قرن حماسه محمد (ص)، زهرا (س)، حسین(ع)، زینب(ع)، سلمان، ابوذر و... را شنیده بودند و این حماسه‌ها با روحشان عجین شده بود، بار دیگر همان ندا را از حلقوم این مرد شنیدند و علی و حسین را در چهره او دیدند... مردمی که سال‌ها این آرزو را که در زمره یاران امام حسین(ع) باشند در سر می‌پروراندند، بناگاه خود را در صحنه‌ای اینچنین مشاهده کردند، گویا حسین(ع) را به‌عینه می‌دیدند. کربلا، حنین، بدر، احد، تبوک و خیبر... را می‌دیدند.» (شهید مطهری، ۱۳۷۴: ۱۱۹)

پ- استکبارستیزی در اندیشه امام مصداق راهبرد «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»

حضرت امام خمینی (ره) را باید یکی از بزرگ‌ترین قهرمانان مبارزه با استعمار در تاریخ معاصر دانست. معمار کبیر انقلاب به‌صراحت گفتمان و منطق انقلاب را ضدمنافع استکباری، بالاخص در رأس آنها آمریکا، معرفی می‌نمایند. ایشان توانست اندیشه مبارزه با استعمار را از مرز ایده فراتر برده و به عمل درآورد. مبارزه با استکبار در نظر ایشان، به‌منزله راهبرد «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» است. از این رو، مبارزه با مستکبران را در امتداد رخداد عظیم عاشورا تعبیر و تعریف می‌نمودند. در اندیشه امام، اساساً مقصد نهایی انبیا و اولیا، ریشه‌کن کردن استکبار بوده است و در تحلیل وسیع‌تری، جنگ حق و باطل در طول تاریخ بوده است و همواره در پیش روی انبیا، از حضرت آدم تا خاتم (ص)، قلدران و زورگویانی بوده‌اند که منافع‌شان به خطر می‌افتاده است. در تفکر امام، نزدیک‌ترین حلقه به انبیا، مستضعفان بودند و مقصد انبیا، نجات مظلومان از چنگال ستمگران بوده است. لذا امام (ره) مستضعفان را دوستان واقعی انقلاب اسلامی و مستکبران را دشمنان همیشگی انقلاب اسلامی معرفی می‌کنند و بر این اساس، دلیل مبارزه با دشمن را جنگ عقیدتی و ایدئولوژیک اسلام و کفر می‌داند و می‌فرمایند: «جنگ ما جنگ عقیده است و جغرافیا و مرز نمی‌شناسد و ما باید در جنگ اعتقادی‌مان، بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم.» (صحیفه امام، ج ۲۱: ۸۷) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران با الهام گرفتن از آموزه‌ها و دستاوردهای عاشورایی، حماسه حسینی را مبنا و پایه‌ای برای قیام و مبارزه مردم انقلابی ایران برضد استبداد محمدرضا پهلوی و استکبار جهانی به رهبری آمریکا قرار دادند. شاید این کلام امام بتواند گویای درس استکبارستیزی، ظلم‌ستیزی و طاغوت‌ستیزی ایشان در بهره‌گیری از مبانی مکتب امام حسین باشد: «امام حسین به ما آموخت در حالی که ستمگران زمان بر مسلمین حکومت می‌کنند در مقابل او، اگرچه قوای شما ناهماهنگ باشد، به پا خیزید و استنکار کنید. اگر کیان اسلام را در خطر دیدید، فداکاری کنید و خون نثار کنید.» (پیام امام به حجاج، یکم آذر ۵۷)

منابع

صحیفه امام، جلدهای ۲۸، ۲۱، ۲، ۱۰ و ۱۶

مطهری، شهید مرتضی (۱۳۶۸)، حماسه حسینی، ج یک، انتشارات صدرا

مطهری، شهید مرتضی (۱۳۷۴)، پیرامون انقلاب اسلامی، انتشارات صدرا

عسکری اسلامپور، کریم (۱۳۸۷)، امام حسین(ع) و قیامش در آینه اندیشه‌ها، پاسدار اسلام، شماره ۳۲۵

پیام امام خمینی (ره) به حجاج بیت‌الله الحرام، نوفل لوشاتو، ۱ آذر ۵۷

* دانشجوی دکترای علوم سیاسی

منبع: برهان

پاورقی ۴۱

تاریخ مشروطه

■ دکتر موسی نجفی

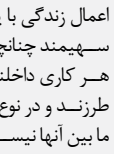

از این تعلیم دادن ثمره‌ای که آنها می‌برند که نفوذ فرانسه در ایران باشد که بمراتب بیشتر است از صورت علمی که به ما یاد می‌دهند و شرف و قومیت ما بالمره محو و نابود و اخلاق ملیت ما را جزء جمع شؤون فرانسه می‌نمایند. و اگر که مقدمه نفوذ آنها نیست و کار به ملت و مملکت ما ندارند، فقط مواجبی می‌برند و در عوض از روی راستی بدون خیانت خدمتی به ما می‌کنند، پس چرا می‌گویند بایست تمام درس‌هایی که شاگردها می‌خوانند، به زبان فرانسه باشد و لسان علمی آنها به غیر از این لغت نباشد و امتحانی که می‌دهند، آنها هم بایست به زبان فرانسه داده شود. آیا غیر از اینکه نفوذ لغت خودشان را در لسان علمی مملکت ما می‌خواهند که مفتاح و مقدمه سایر نفوذ ملت خود در این مملکت قرار می‌دهند، چه غرضی دارند تا به وصیت ناپلئون رفتار کرده باشند. در هر صورت، آنها در این اصرار خود صادق نیستند؛ چرا که می‌خواهند خدمت به ملت خود کرده باشند. اگرچه نمک ملتی را خوردن و خیانت به آنها کردن را فطرت سلیمه انسانیه از او ابا و امتناع دارد، اما وزیر معارف که ایرانی و وطن‌خواه است و نمی‌خواهد که وصیت ناپلئون را اجرا دهد، پس حکمت چه باشد که بر طبق مقصود معلمان حکم فرموده و شاگردها را با اینکه خود آنها از این تحکیم ابا و امتناع داشته‌اند و می‌گفته‌اند ما زبان مادری خود را از دست بدهیم، الزام فرمایند که مطابق مقصود معلم‌ها عمل کنند؟ درد دیگر، اگر چه درد بسیار است، لکن به ذکر همین یکی اکتفا می‌شود. این ایام در جراید طهران نشر می‌دهند که فلان زن فرانسوی که از فلان استاد معتبر اعتبار نامه دارد، یک باب مکتب برای تعلیم و تربیت زن‌ها در فلان محل باز کرده. چشم همه روشن! البته معلوم است ملت متمدن با تربیت چنانچه مردهای آنها بایست تربیت شوند، البته زن‌های آنها هم در تحت تربیت بایست داخل شوند و با اناث از حیوانات که به عادت طبیعه اولیه خود نشو و نما می‌کنند متفرق باشند. لکن تربیت زن‌های هر قومی و هر ملتی بایست به نحوی بوده باشد که مناسب تمدن آن ملت و مملکت باشد. مثلاً اگر بنا باشد که زن‌های ایلات صحرانشین تربیت شوند، البته بایست که آداب و رسومی که مناسب تعاشر آنهاست، در وضع صحراگردی و چادرنشینی با آنها تعلیم شود؛ والا اگر آداب زن‌های شهری و وضع آمیزش و معاشرتی که مناسب سکنای شهر است، به آنها تعلیم شود، البته تضییع حال آنها شده و از توحش طبیعی اولی به توحش تعلیمی ثانوی نقل داده شده اند؛ چرا که آن زن بیچاره آدابی را که اخذ کرده نتواند که در قوم خود بکار برد و جای بکار بردن آن نیست و آنچه را که بایست اعمال کرد که بیچاره یاد نگرفته، پس در حقیقت این تربیت و تعلیم سبب تضییع وجود این زن بدبخت شده و او را زنده به گور کرده، و اگر که به حال طبیعی اولی خود باقی مانده بود، بهتر بود و باز بهتر می‌توانست که به کارهای صحراگردی خود برسد. نهایت بدون میزان و ضابطه اما حالا که تربیت شده چون که بر ضد میزان صحرانشینی تعلیم شده، پس سر رشته کار بالمره از دست او بیرون رفته و وجود مهمل معطلی پیدا خواهد کرد. البته بر هرکس معلوم است که عادت تمام اروپا در وضع معاشرت با نسوان، در کمال ضدیت و مباینت است با عادت تمام مسلمین در این باب. در اروپا زن‌ها و مردها در هر مورد که باشد با یکدیگر ممزوج و مخلوطند و در همه مجامع، چه عمومی و چه غیرعمومی، محشور و داخلند و در نوع اشغال و اعمال زندگی با یکدیگر بر یک نسق شریک و سهیمند چنانچه اصناف مردها با همدیگر در هر کاری داخلند زن‌ها هم با آنها به همین طرزند و در نوع آداب تمدن و تربیت، فرقی ما بین آنها نیست و طریق تربیتی در هر دو یکی است؛ مگر در بعضی از امور که مختص به زن یا مرد است و از این جهت است که علومی که برای تربیت مردها مناسب است، برای زن‌ها نوعاً مناسب است و معلم زن‌ها و مردها فرقی نخواهد داشت. و اما زن‌های مسلمین که بالمره از مردها خارجند و دسته آنها با دسته مردها ممزوج نمی‌شوند، حتی زن‌های چادرنشین‌ها که صورت آنها مشکوف است، باز مثل اروپا با مردها یک دسته و یک کاسه نیستند و اشغال نوعیه آنها در امور زندگانی، غیر از اشغال مردها است و در عادت آنها زن‌ها برای کاری و مردها برای کار دیگرند. و در بلاد مسلمین، امور خانه‌داری و تربیت اطفال و ترتیب غذا و سایر اموری که راجع به تمدن داخل خانه است، مال زن است و او در آنها مسؤول مرد است و اشغالی که راجع است به تحصیل زندگانی بر خارج خانه، متعلق به مرد است و او مسؤول است به زن ابداً ربطی ندارد.

ادامه دارد

منبع: کتاب مشروطه‌شناسی، نشر آرما